

عدالت بوده و سلطان جائز، در مقابل سلطان عادل قرار می‌گرفته است (بنگرید به رساله فی‌العمل مع السلطان از سید مرتضی علم‌الهدی در این کتاب: شفیعی، ۱۳۸۸). بنابراین مسئله عدالت، نه تنها در ایده جمهوری اسلامی، بلکه در هرگونه تعامل علما و فقهای شیعی در عصر غیبت کبری با سیاست، شرط اساسی بوده است. در دوره مشروطه نیز که شاهد ظهور الگوی جدیدی از سیاست هستیم، باز هم تحقق عدالت خانه خواسته اولیه و اساسی مشروطه خواهان حتی قبل از طرح ایده مشروطیت بوده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد در جمهوری اسلامی، عدالت و نظم عادلانه، مقدمه ضروری جمهوریست باشد؛ اما ضرورت توجه مجدد به این مفهوم در مقطع فعلی از کجاست؟

۲. بعد از انقلاب اسلامی، اگر از دوره جنگ تحمیلی بگذریم، اولین ایده حاکم بر دولت بعد از جنگ تحمیلی، همزمان با افول مارکسیسم کمونیسم جهانی به واسطه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در دولت پنجم و ششم، تحت تأثیر ایده‌های توسعه سرمایه داری بلوک غرب شکل گرفت. در این دولت، به تبع این فضای جهانی، تکیه اصلی بر الگوی توسعه سرمایه داری، مخصوصاً با برجسته بودن دال توسعه گذاشته شد. دولت هفتم و هشتم نیز در استمرار گفتار قبل، توسعه سیاسی را با تکیه بر بسط مفهوم لیبرال از جامعه مدنی مطرح کرد و بسط داد. با وجود اختلاف نظرهای ریاست‌های جمهوری دولت پنجم و ششم و دولت هفتم و هشتم، در کسب رأی حداکثر مردم و نمایندگی آن‌ها که در سال‌های ۱۳۷۵ به بعد که در قالب تقابل تشکیلات و مجمع‌های روحانیت و روحانیون مبارز جلوه‌گر شده بود، در باطن امر، آنچه این دو رویکرد به ظاهر متضاد را مخصوصاً در اوایل دهه هشتاد به قرابت رساند، ضرورت «توسعه» بود. به تعبیر دیگر، این دو رویکرد به ظاهر متضاد، در نمایندگی ناظر به نظم «توسعه» یا به تعبیر دقیق‌تر، توسعه سرمایه داری با یکدیگر اشتراک داشتند.

۳. اما نظم ناظر به توسعه در معنای غربی آن یا همان توسعه سرمایه داری چیست و مقتضی نمایندگی آن چه خواهد بود؟ هرچند بحث درباره نظم توسعه تجدیدی، نیازمند فرصتی دیگر است و در سال‌های اخیر، به قدر کافی درباره آن گفت و گو شده، به اجمال باید متذکر شد که نظم برخاسته از توسعه غربی، مبتنی بر ایده ترقی و فلسفه‌های تاریخ تجدید است که از سده هجدهم، تجدید غربی را میراث بر کل تاریخ و تمدن بشری دانسته و این تمدن را در نقطه اوج تاریخ بشر معرفی می‌کند. در الگوی توسعه سرمایه داری، تجدید غربی، نماد توسعه یافتگی است و تمدن‌های دیگر، در یک سیر تک خطی در حال توسعه یا در وضعیت توسعه نیافتگی همیشه در حال پیروی از نظم توسعه یافته‌اند. تبعیت از نظم توسعه غربی، از منظر نظریه نمایندگی وجودی، به معنای آن است که الگو و نهاد‌های نمایندگی جوامع غربی، فارغ از مطلوبیت یا عدم مطلوبیت آن‌ها، به جوامعی بسط یابند که شرایط وجودی آن را ندارند و منجر به برهم ریختن نظم تاریخی این جوامع می‌شوند. روشن است که مطابق آنچه ذکر شد، نقض عدالت آشکارترین ثمره اجرای تحمیلی این سیاست‌ها و نظم ناعادلانه توسعه غربی در ایران بوده است. به تعبیر دیگر، تحمیل الگوی توسعه غربی، به بی‌نظمی و نقض عدالت در کشورهای دیگر منجر شده است. البته این بی‌نظمی از دهه‌های گذشته و مشخصاً از دهه ۱۳۴۰ و اجرای فراگیر و همه جانبه سیاست‌های توسعه سرمایه داری با دولت پهلوی دوم آغاز شده بود و در بعضی وجوه، پس از انقلاب نیز ادامه یافت.

۴. بنابر آنچه گفته شد، در صحنه عمل مهم‌ترین قربانی اجرای شانزده ساله سیاست‌های توسعه سرمایه داری در غیاب نقدهای مارکسیستی و البته مهم‌تر از همه، ناسازگاری این سیاست‌ها با بافت تاریخی جامعه ایرانی، عدالت و نقض نظم جامعه ایرانی در مسیر رو به تکامل خود بوده است. ثمره عینی این نقض